

سفرنامه یک معلم-۳

هنرپیشه‌های بی‌بدیل

● **آناهیتا عباس‌نژاد:** بازدید از مقبره ایل سونگ تشریفات خاصی دارد. همه‌مان بنا به خواسته راهنما لباس رسمی پوشیده‌ایم و وسایل فلزی همراهمان، دوربین فیلم‌برداری و حتی گوشی‌های موبایلمان را به جامه‌داری مقبره تحویل داده‌ایم. مقبره کیم ایل سونگ، موزه‌ای است حاوی تقدیرنامه‌ها و هدایایی که احزاب و سران کشورهای مختلف به او تقدیم کرده‌اند. در بدو ورود از روی یک ریل رد می‌شویم که با برسی متحرک رکاف کشف‌هایمان را می‌ساید؛ پس از چند قدم از محفظه‌ای شیشه‌ای عبور می‌کنیم که بادی نسبتاً شدید در آن می‌وزد. راهنما توضیح می‌دهد که این باد برای غبارروبی از ماست، برای جسد مومیایی‌شده کیم ایل سونگ احترامی ویژه‌قائل‌اند! این موزه نمونه بارزی است از کیش شخصیت. در موزه فقط ما گردشگران خارجی نبودیم. سفر به پیونگ‌یانگ و بازدید از مقبره بنیان‌گذار کره کمونیست پادشاه خدمات برجسته کارگران و کارمندان نمونه از اقصا نقاط کشور است. رفتار راهنماها در موزه موقر و متین است و دیگر از داستان‌گویی خبری نیست. ما نیز به تبعیت از آنان در سکوت به بازدید مشغولیم. دست چپم را به دور میچ دست راست قلاب کرده و به تماشا نشو‌های تقدیر از کیم ایل سونگ مشغولم؛ عادت‌ی مألوف که تصور نمی‌کردم روزی در‌رس‌ساز شود. بار اول راهنما به من نزدیک شده و دوستانه تذکر می‌دهد که این حرکت نشانه بی‌احترامی است و مادام که در موزه هستیم بهتر است دستانم را در دو طرف بدنم نگه دارم. من که هیجان‌زده مشغول شمردن هدایای تقدیمی از طرف دولت و احزاب فرانسوی و مقایسه‌شان با لوحه‌های تقدیر آلمان شرقی هستم، دائم نظام‌نامه اخلاقی مقبره را فراموش می‌کنم. بار سوم، راهنما شبکیایی خود را از دست داده و با لحنی عتاب‌آمیز سخن می‌گوید.در قسمت خاورمیانه به جست‌وجوی هدیه‌ای از طرف احزاب و مقامات ایرانی برمی‌ایم. به نظر می‌رسد که ایران نه پیش و نه پس از انقلاب چیزی به کیم ایل سونگ پیشکش نکرده است. چشمم به لوح تقدیر حسنی مبارک می‌افتد که مرین است به مهرهای خاتم. آشتی‌جویانه لوح را به راهنما نشان داده و برایش عبارت «رفیق کبیر» را که حسنی مبارک با خط خودش نوشته ترجمه می‌کنم. چشم‌ان‌ش از خوشحالی برق می‌زند؛ هروقت از کیم ایل سونگ صحبت می‌کند، چشم‌ان‌ش برق می‌زند و لبخندی به پهنای صورت بر لبش می‌نشیند. باین‌همه من در گفتار و رفتارش صداقتی ساختگی می‌بینم. نیاز به نان و چه‌سب نیاز به حفظ جان از او و سایرین هنرپیشه‌هایی بی‌بدیل ساخته است.در گروه‌های چهارنفره وارد اتاقی می‌شویم که جسد مومیایی‌شده کیم ایل سونگ در وسط آن جای دارد. در مقبره باید سه‌سار از سه زاویه متفاوت به کیم ایل سونگ تعظیم کنیم. گروه اول همگام با راهنما به مومیایی تعظیم می‌کند. من که در گروه دوم قرار دارم، افراد گروه اول را زیر نظر می‌گیرم. نیکولاس، همسفر اسپانیایی‌مان، در تمام مدت بازدید عصبانی به نظر می‌رسد و بیش از ۱۰ درجه خم نمی‌شود. برعکس، تعظیم الکس از راهنما هم طولانی‌تر است. او تا زمین خم می‌شود و البته جای تعجب نیست. الکس عضو فعال حزب کمونیست سوئد است. پس از اتمام بازدید به رستورانی می‌رویم که سوپ گوشت سگ سرو می‌کند. خوردن گوشت سگ ۱۰ یوروبی اجباری نیست. بوی رستوران غیرقابل‌تحمل است. از غفلت راهنماها استفاده کرده، به خیابان می‌روم. در اتوبوس حتی‌الامکان سعی می‌کنم کنار راهنماها ننشسته و جواب سوآلات بی‌پایانم را در گفته‌های ضدونقیض‌شان بیابم. گاه موقع صرف غذا هم از سایر مسافران فاصله گرفته و سر میزی می‌نشینم که دو راهنما، فیلم‌بردار و راننده نشسته‌اند. به همان میزان که من کنجکاو شناخت کره شمالی هستم، آنها نیز کنجکاو شناختن دنیای خارج‌اند. این روز با تعجب می‌شنوم که در سفارت ایران مسجدی ساخته شده و دیپلمات‌های مسلمان سایر کشورها نیز مختارند که برای عبادت به آنجا بروند. گلدسته‌های مسجد از خیابان دیده می‌شوند. مراسم سال نو ۲۰۱۹ را در کشتی تفریحی مجللی جشن می‌گیریم. به‌جز ما گردشگران خارجی، مردم بومی هم در کشتی به جشن و پایکوبی مشغول‌اند. به سختی باورمان می‌شود که شاهد چنین مراسمی در کره شمالی هستیم. هم‌قطارانم با موبایل و با دوربین‌های بزرگ تخصصی این لحظات سوورنات را ثبت می‌کنند، اما کره‌ای‌ها اجازه فیلم‌برداری ندارند. شب آخر راهنما از من می‌خواهد تا در مقابل دوربین راجع به مشاهده‌اتم صحبت کنم. این مصاحبه در وب‌سیایت رسمی و دولتی گردشگری کره شمالی منتشر خواهد شد. ترس و تردید در دلم رخنه می‌کند. نکتد این ماجرا در بازگشت به کانادا برایم دردسر شود؛ از راهنما می‌خواهم تا شخص علاقه‌مندتری را از میان هم‌قطارانم انتخاب کند. اما او پذیرفته و با فشاری می‌کند. مصاحبه من اولین مصاحبه منتشرشده در قسمت نظرات گردشگران خارجی از این وب‌سایت خواهد بود. در فرصت کوتاهی که تا مصاحبه باقی مانده، سعی می‌کنم نظراتم را روی تکه‌ای کاغذ بنویسم و از برگ‌کنم، اما در برابر دوربین همه را از خاطر می‌برم. بیننده احتمالی مصاحبه لابد متوجه خواهد شد که بازدید از اردوگاه‌های کار اجباری با تبعیدگاه‌های احتمالی کره شمالی در برنامه تور جایی ندارد؛ آنها بی‌گمان بهترین‌های کره شمالی را برای بازدید برگزیده بودند؛ مجلل‌ترین ایستگاه‌های مترو، مدرن‌ترین خیابان‌ها، باشکوه‌ترین میهمانی‌ها و زنده‌ترین نوازنده‌ها، شب آخر راهنما در لای‌ی هتل پاسپورت‌هایمان را به دستمان می‌دهد. با هم‌قطارانم گفت‌وگو می‌کنم. چندساعت دیگر این سرزمین پررمزوراز را ترک خواهیم کرد، درحالی‌که ده‌ها سوآل بی‌جواب در ذهنمان باقی مانده!

روزنامه شتر

دوشنبه ۸ مهر ۱۳۹۸ ۱ صفر ۱۴۴۱ ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۹
سال هفدهم شماره ۳۵۳۷ ۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۱:۵۴ اذان مغرب ۱۸:۰۸ اذان صبح فردا ۴:۳۵ طلوع آفتاب ۵:۵۹

روزنفرها

کارتون خواب

ولادیمیر کاز انوفسکی



همدلی

به گیتی نماند به‌جز مردمی

روح‌الله جعفری - استاد دانشگاه

در ایمن دنیای دهشتناک که دیوانگان به‌ظاهر انسان‌نما مانند ترامپ بر اریکه قدرت نشسته و عرصه را برای زیست مسالمت‌آمیز انسان تنگ و تنگ‌تر می‌کنند، اعتلاج‌خشین به موجودیت و حضور هر انسان با ملتی، تنها از طریق احترام به زبان و آثار تولیدشده به آن زبان است که محقق می‌شود؛ چراکه برای قدرت‌بخشیدن به یک ملت باید با افکار، آمال، آرزوها و آثار خلاقه آن ملت آشنا شد و روند تفکر و خلاقیت آن را از طریق زبان دنبال کرد. زبان بیشتر از آنکه منعکس‌کننده فراگردهای فرهنگی باشد، قالب‌دهنده این فراگرد است. در این فراگرد، نقش آثار برجسته و ممتاز حوزه ادبیات دراماتیک، به‌عنوان سرمایه فرهنگی حائز اهمیت است. سال‌هاست که گروه تئاتر کیتی به‌عنوان یک ضرورت و ارزش، شناسایی و معرفی آثار برجسته ادبیات دراماتیک جهان و ایران را در قالب برگزاری رپرتوارهایی که محوریت حمایت از همنوع، آن هم در بزنگاهایی که نیاز مبرم به همدلی و انسجام در جامعه حس می‌شود، در دستور کار خود قرار داده است. پس از جاری‌شدن سیل ویرانگر اخیر در فورودین‌ماه که تعداد زیادی از هم‌وطنان عزیز را دچار خسران مادی و معنوی کرد، گروه تئاتر گیتی بر آن شد تا رپرتواری دیگر را با تأکید بر نمایش‌نامه‌های مهم و تأثیرگذار دهه‌های ۲۰، ۳۰ و ۵۰ شمسی، تدارک ببیند تا همه عواید مادی آن را تقدیم به عزیزان خسران‌دیده کند. در «رپرتوار نمایش‌نامه‌خوانی گسره تئاتر کیتی در حمایت از مردم سیل‌زده شهر معمولان، استان

تجربه دیگران

ممنوعیت یاری‌بیکو

خبرگزاری آرتی روسیه از قانونی جدید خبر داده است که تا ۱۰ روز آینده استفاده از «یاری‌بیکو» و پخت‌ویز جوجه و کباب در بالکن خانه‌ها در روسیه ممنوع می‌شود. دولت روسیه به درخواست وزارت امور حوادث غیرمترقبه پاسخ داده و آیین‌نامه منع روشن‌کردن آتش در بالکن آپارتمان، خوابگاه و اتاق‌های هتل و اماکن مسافرتی را ضمن اصلاح، ابلاغ کرده که از ۱۰ روز آینده اجرایی خواهد شد. به‌این‌ترتیب درست‌کردن کباب و جوجه در بالکن خانه‌ها در روسیه به دلیل بالارفتن شمار آتش‌سوزی‌ها در کشور غیرقانونی می‌شود و افراد در فضای بیرون و مجاز قادر به این کار خواهند بود. از این قوانین در کشورهای شمالی ایران فراوان پیدا

رسانه

مسئولیت قتل خاشقجی روزنامه‌نگاری و امانتداری

قادر باستانی

مصاحبه اخیر محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان سعودی، بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های کشورمان داشت. او در این مصاحبه به شبکه آمریکایی پی‌بی‌اس گفت همه مسئولیت قتل جمال خاشقجی، بر عهده اوست. منظور شاهزاده جوان این بود که قتل این روزنامه‌نگار ناراضی در دوره و حیظه مسئولیت وی به انجام رسیده و لاجرم خود را مسئول می‌داند؛ انگار رئیس قوه قضائیه خود را در قبال قتل یک زندانی مسئول بداند.

آنچه در برخی رسانه‌های ایران بازتاب یافته است، مفهوم دیگری را به ذهن متبادر می‌کند؛ تیرهایی همچون «اتراف بن‌سلمان به قتل خاشقجی» و «قتل تحت نظر من اتفاق افتاده»، گمراه‌کردن مخاطب و دادن اطلاعات غلط به اوست و یک رسانه حرفه‌ای به خود اجازه نمی‌دهد چنین کاری با مخاطب خود کند. لغزش در انعکاس واقعیت اعتبار رسانه را از بین می‌برد و اعتماد مخاطب را زائل می‌کند. ممکن است ما بن‌سلمان دشمنی داشته باشیم و بخواییم شخصیت او را تخریب کنیم، قلب واقعیت در خبر برای چنین منظوری، خلاف امانتداری است. روزنامه‌نگار باید امانتدار باشد، امانتدار خوبی هم باشد تا مخاطب اعتماد کند و منبع دریافت اخبار را رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور قرار ندهد.

در پژوهش‌های متعدد ارتباطی، از جمله پژوهشی که دو سال پیش من درباره اعتبار رسانه‌ای انجام داده بودم، مشخص شد میزان صحت خبر در پی‌بی‌سی‌فارسی، به نسبت رسانه‌های داخلی بالاتر است و مخاطبان اعتماد بیشتری دارند. واقعا به آجر باید این‌گونه باشد؟ وظیفه نهادهای مدنی روزنامه‌نگاران، این است که برای ارتقای سطح حرفه‌ای رسانه‌های جریان اصلی کشور تلاش و تکاپو کنند. اینجا بحث آموزش روزنامه‌نگاران نیست، چون افرادی که چنین کاری می‌کنند، عملشان عامدانه است و برابر ایدئولوژی حاکم بر رسانه، به خیر دخل و تصرف می‌کنند. لازم است به طریقی اهمیت امانتداری و اعتبار رسانه برای دست‌اندرکاران، متولیان و سیاست‌گذاران رسانه‌ها و ضرورت ارتقای اعتبار رسانه و اعتماد مخاطبان در دنیای رقابتی رسانه‌های جدید به‌درستی تبیین شود. کسانی که سیاست‌گذار کلان بخش فرهنگی در

قصه‌های شهر

از گریه خندیدن

بی‌سروصدا پشت آن می‌نشست، به زحمت می‌شد حضورش را احساس کرد و حتی صدایش را موقع حرف‌زدن شنید، برعکس مطالبش که صدای قهقهه آدم را بلند می‌کرد. گفتم قهقهه، حیف آمد نکوم

این قهقهه را بابت به کاربردن کلمات خط قرمزى از خواننده اثرش در نمی‌آورد. هنرمندی‌اش در این بود که می‌توانست نکات ریز و شوخی‌های طریقی از بین اتفاقات روزمره معمولی بیرون بکشد که اشک خنده شما را درآورد. با همان نگاه ریزبینش، سال‌ها پیش یک رمان طنز نوشت، ریزبینی‌اش آن‌قدر تیزبینی داشت که کتابش سال‌ها مجوز چاپ نگرفت، وقتی هم گرفت همان یک بار بود و بس ! از حرف‌ها و اصطلاحات روزمره طنز شیرینی‌اش را خودم فکر کردم: آن شعرهای طنزی که برای بچه‌ها می‌گفت و اسامش را گذاشته

بود زبان‌سته‌ها و به سنت ادبیات قدیم از زبان حیوانات بود. ادبیات قدیم را خوب می‌شناخت و مدام از لایه‌لای آثار گذشتگان، نمونه‌های طنز پیدا و طنز مصرقی می‌کرد. بار غار پرویز شاپور بود و همت او بود که باعث شد با چاپ کتاب اولین تپش‌های عاشقانه قلمب، به دنیای عشق فروغ و پرویز راه پیدا کنیم. اینها را گفتم که بگویم ۱۴ سال پیش، در همین روزها، وقتی تازه از سفر به چین برگشته بود، یعنی زمانی که آدم‌ها معمولاً بعد از بازگشت از یک سفر خوب سرحال و قیراق و پراترزی هستند، خیلی یک‌هوپی قلبش تصصیم گرفت دیگر نزند و رفت. لابد حیف بود که یک تضاد دیگر را در زندگی‌اش به ما نشان ندهد. جایش خالی که اگر بود چه لبلبندها که از طنز روزگار به لبمان و اشک‌ها که از غم دوران به دلمان، نمی‌نشانند.

پیشخوان

پویه

● فصلنامه مطالعات ایرانی پویه نشریه‌ای است مستقل با رویکردی چند رشته‌ای و میان‌رشته‌ای در حوزه علوم اجتماعی و انسانی، در این نشریه به مسائل مبرمی پرداخته می‌شود که هستی جامعه کنونی ایران را متأثر می‌کند. تمرکز دست‌اندرکاران این فصلنامه به عنوان بخشی ازفعالان در سپهر عمومی ایران بر ایده‌پردازی برای تبیین و تحلیل زیست جمعی شامل جامعه، دولت و جامعه مدنی از طریق نقدی راه‌گشا در جهت رهایی است. و در پرتو مفهوم رهایی از ارزش و اخلاق با عنوان مبنایی هنجاری برای تلاش‌های نشریه پویه تعریف شده است.

روایت

من یک اهداکننده هستم

گیسو فقفوری

● نیمه‌شب روزهای اول پاییز ۹۲ بود که یزشک جلوی اتاق ایستاد و گفت «مردتان کیست؟ می‌خواهم موردی را بگویم». من و خواهر یزشکم بدون توجه به حرف مسخره‌اش رفتم؛ تا به ما اعلام کند پدر سرطان پیشرفته خون دارد و امیدى نیست. با این سطح روابط اجتماعی یزشک فوق‌تخصص!، اعتماد جایز نبود. از فردای آن روز راه افتادیم برای پیداکردن متخصص و بیمارستان. هرچند بسیاری از متخصصان خون تهران چون سطح بیماری را درمی‌یافتند، برای اینکه کارنامه‌شان خدشه‌دار نشود، قسم بقرار پادشان می‌رفت. البته ما یزشک و بیمارستان پیدا کردیم و در یکی از روزهای شیمی‌درمانی، خانواده‌ای را دیدیم که دنبال کارهای پیوند سلول‌های بنیادی بود. فرصت ما کوتاه بود اما همیشه این دغدغه در ذهنم وجود داشت.

حبیب رضایی و کمپین

یک سال بعد تعداد افرادی که هر روز خبر درگذشت‌شان به‌دلیل سرطان منتشر می‌شد، بیشتر می‌شد. در همین صفحه آخر روزنامه «شرق» ستونی به نام فراخوان داشتیم. روال این بود که هنرمندی یا فرد شناخته‌شده‌ای درخواستی را مطرح می‌کرد و دیگران درباره آن فراخوان می‌دادند و حمایت می‌کردند. حبیب رضایی در یکی از روزهای آذر تماس گرفت و پیشنهاد داد هرکس علاقه‌مند است، در روز پنجشنبه، ششم آذر ۹۳ که اعضای بانک جهانی سلول‌های بنیادی بیبوند، در آن روز پاییزی تعداد زیادی به بیمارستان شریعتی رفتند و من یکی از آنها بودم. چند قطره خون و مشخصاتی که در این باره بانک آینده ثبت شد.

اولین تطبیق: من و خیلی از ما که آن روز رفتم، هر کدام دلایلی برای خود داشتیم. وقتی مرداد ۹۶ از مرکز شریعتی تماس گرفته شد و درخواست کردند بار دیگر برای نمونه‌برداری مراجعه کنم، خوشحال شدم. شنیده بودم مراحل کار اغلب موارد ناامیدکننده است و درواقع احتمال اینکه سلول‌های بنیادی دو فرد غیرخویشاوند باهم مطابق بشوند، اندک بود. تصورم این بود که در مدت یکی، دو هفته نتیجه معلوم می‌شود. اما انگار برای تطبیق چندماه بیشتر طول می‌کشد. وقتی تطبیق دوم اتفاق افتاد نوبت معاینه برای دانستن سلامت عمومی بود و همان‌جا بود که بیماری پدر و کم‌خونی، زمان بررسی‌ا را بیشتر کرد. سرانجام زمان برای پنج روز اول اسفند گذاشته شد، من خوشحال بودم و اطرافیان نگران، ولی هرکسی که حدالق یکی، دو روز در راهروهای بیمارستان برای عزیزش به سر برده باشد، بی‌لحظه‌ای درنگ راضی به این همکاری است. پروسه پیوند پنج روز متوالی است، چهار روز درای G-CSF برای افزایش سلول‌های بنیادی در خون محیطی تزریق می‌شود. البته از درد استخوان شب آخر تزریق نمی‌توان به‌سادگی گذشت؛ دردی ممتد اما غیرقابل مقایسه با درد بیماران که گاه سال‌ها و روزها درگیرش هستند. در روز جمع‌آوری، سوزنی در هر یک از دست‌های شما قرار داده می‌شود، خون از یک دست وارد دستگاه شده و پس از جداسازی سلول‌های بنیادی در شرایط استریل از دست دیگر به بدن برگردانده می‌شود. پروسه‌ای چهار، پنج ساعته و تمام. حالا دیگر شما در بهترکردن زندگی یک نفر دیگر شریک هستید.

شبکه‌اهدانندگان سلول‌های بنیادی: دیروز برنامهای در وزارت بهداشت با حضور بالاترین مقام، یعنی وزیر سعید نمکی و دیگر معاونانش ازجمله حاج‌بابایی و مدیرانی نظیر حمیدیه و... برگزار شد. این مراسم بیشتر برمبنای تشویق دیگران به شرکت در این روند بود.

ای که دستت می‌رسد کاری بکن: در همه جای دنیا سازمان‌های مردم‌نهاد برای گسترش این فعالیت‌ها اقدام می‌کنند. هزینه پیوند در ارزان‌ترین کشورها صد هزار دلار است در ایران تا ۱۵ میلیون هزینه از طرف دولت اهدا می‌شود. تشویق به شرکت در این بانک اهدای سلول‌ها می‌تواند کمک بزرگی باشد.

کارخیر کمزحمت: سه مجموعه در زمینه اهدای سلول‌ها درگیرند؛ افراد در انتظار پیوند، بهبودیافته و اهدانکننده. نشستی که صبح دیروز در وزارت بهداشت برگزار شد، فرصتی بود که هر سه آنها در کنار هم جمع شوند؛ افرادی نظیر یاسمین زمانی که بهبود یافته و شقایق ۲۳ ساله که در انتظار اهدانکننده است و علی اهدانکننده سرسخت که باوجود مخالفت خانواده برای اهدا از شهرش قیروزکوه به جایی دیگر رفته بود. در مراسم از اهدانکنندگان خواسته شد تا مدل‌های اهدا بر گردششان آویزان شود؛ لحظه‌ای احساسی و حاکی از قدرشناسی!

فعالیتی ناشناخته: روند اهدای سلول‌های بنیادی برای بسیاری ناشناخته است و عضویت در بانک اهدای سلول‌های بنیادی با اهدای چند قطره خون ممکن می‌شود. این مراسم‌ها شاید به بهبود این مسیر کمک کند، ولی کمبود اطلاع‌رسانی همان‌طور که «سام درخشانی» اشاره کرد، محسوس است. به نظر می‌رسد خود وزارت بهداشت نیز در این زمینه کم‌کاری کرده است. جای خالی حبیب رضایی و نام‌بردن از او و چند فعال دیگر را می‌توان به همین مسئله نسبت داد. سیاوش تهمپورث، داریوش ارجمند، سام درخشانی و فخرالدین صدیق‌شریف در مراسم به عنوان سفیران این فعالیت انتخاب شدند؛ هرچند همه می‌دانند که سن مناسب ۱۸ تا ۵۵ سال است. شاید اکنون در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که به قول صدیق‌شریف: «در این روزگار روحیه منفعت‌طلبی بر منفعت‌رسانی غلبه کرده است». اما هر اقدامی در این زمینه می‌تواند کمک‌رسان باشد.